



مباحثی در فلسفه اقتصاد

(علم اقتصاد و ارزشها، انسان اقتصادی)

محمد حسین کرمی
دکتر عسکر دیرباز



پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

۱۳۸۹

کرمی، محمدحسین، ۱۳۴۳ -

مباحثی در فلسفه اقتصاد (علم اقتصاد و ارزشها، انسان اقتصادی) / محمدحسین کرمی، عسکر
دیرباز. - قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۴.

شش، ۲۴۲ ص. - (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۹۲. اقتصاد؛ ۱۱)

ISBN: 978-964-7788-33-5

بها: ۱۸۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ص. ۲۳۲ - ۲۳۵؛ همچنین به صورت زیر نویس.

نمایه.

چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۹، بها: ۳۰۰۰ تومان

۱. اقتصاد. ۲. اقتصاد کلان. ۳. اسلام و اقتصاد. الف. دیرباز، عسکر، نویسنده همکار. ب. پژوهشگاه

حوزه و دانشگاه. ج. عنوان.

۳۳۰

م ۲ ت ۴ / HB ۷۲

۴۳۱۶۲ - ۸۴ م

کتابخانه ملی ایران



مباحثی در فلسفه اقتصاد (علم اقتصاد و ارزشها، انسان اقتصادی)

مؤلفان: محمدحسین کرمی و دکتر عسکر دیرباز

ناشر: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه (شماره انتشار: ۹۲. اقتصاد: ۱۱)

حروفچینی و صفحه‌آرایی: اداره چاپ و انتشارات پژوهشگاه

چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۹ (چاپ اول: بهار ۱۳۸۴)

تعداد: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: سعیدی

چاپ: قم - سبحان

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

کلیه حقوق برای پژوهشگاه حوزه و دانشگاه محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

قم: ابتدای شهرک پردیسان، بلوار دانشگاه، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه ☐ تلفن: ۲۱۱۱۱ - ۰۲۵۱ (انتشارات: ۲۹۰۶۰۳۰)

نمابر: ۲۸۰۳۰۹۰ و ۲۹۰۹۲۱۰. ص.پ. ۳۷۱۸۵۳۱۵۱ ☐ تهران: خ انقلاب، بین وصال و قدس، نبش کوی اُسکو ☐ تلفن: ۶۶۴۰۲۶۰۰

www.rihu.ac.ir

Email: info@rihu.ac.ir

فهرست مطالب

سخن پژوهشگاه ۱

بخش اول: علم اقتصاد و ارزشها

مقدمه ۴

فصل اول: کلیات ۷

۱. ارزش چیست؟ ۷

اقسام ارزشها ۹

۲. علم چیست؟ ۱۰

خلاصه ۱۴

فصل دوم: ارزشها در موضوع مورد مطالعه علم اقتصاد ۱۵

۱. موضوع علم اقتصاد ۱۵

۲. محدوده ارزشی موضوع علم اقتصاد ۲۰

خلاصه ۲۲

فصل سوم: ارزشها در پیش فرضهای علم اقتصاد ۲۳

۱. تعریف پیش فرض ۲۳

۲. اقسام پیش فرضها ۲۴

۳. ارتباط پیش فرضها با گزاره‌های علمی ۲۵

۴. گزینش پیش فرضها ۲۸

۵. ارتباط پیش فرضها با ارزشها ۲۹

خلاصه ۳۲

فصل چهارم: رفتار عقلانی در علم اقتصاد ۳۳

۱. مفهوم عقلانیت ۳۳

۲. عقلانیت در علم اقتصاد ۳۹

۳. ارزش و عقلانیت ۴۴

خلاصه ۴۷

۴۹	فصل پنجم: ارزشها در گزاره‌های علمی اقتصاد
۴۹	۱. اقسام گزاره‌ها
۵۳	۲. بررسی علمی بودن انواع گزاره‌ها
۵۴	۱ - ۲. گزاره‌های دانشی
۵۴	۲ - ۲. گزاره‌های ارزشی ابزاری
۵۵	۳ - ۲. گزاره‌های ارزشی غائی
۶۱	خلاصه و نتیجه‌گیری
۶۳	فصل ششم: ارزشها در کارکردهای علم اقتصاد
۶۴	۱. کارکردهای علم اقتصاد
۶۷	۲. ارتباط کارکردها با گزاره‌های علمی
۶۹	۳. ارزش در کارکردها
۷۳	خلاصه
۷۵	فصل هفتم: ارزشها در اقتصاد خرد
۷۵	۱. تقاضا
۷۵	۱ - ۱. پیش‌فرضهای نظریه تقاضا
۸۹	۲ - ۱. نظریه تقاضا
۹۲	۲. عرضه کالاها و خدمات
۹۲	۱ - ۲. پیش‌فرضهای نظریه عرضه
۹۵	۲ - ۲. نظریه عرضه
۹۵	۳. عرضه و تقاضای نیروی کار
۹۶	۴. سرمایه‌گذاری
۹۶	۵. اقتصاد رفاه
۹۷	۱ - ۵. رفاه اجتماعی و اقتصادی از نظر مارشال
۹۸	۲ - ۵. رفاه اجتماعی و اقتصادی از نظر پیگو
۹۹	۳ - ۵. رفاه اجتماعی و اقتصادی از نظر پارتو
۱۱۲	۴ - ۵. تابع رفاه اجتماعی
۱۱۵	خلاصه
۱۱۸	فصل هشتم: ارزشها در اقتصاد کلان
۱۱۹	۱. از نظر احکام و مقررات و نهادهای دینی تأثیرگذار در نظریه‌ها و فرضیه‌ها
۱۱۹	۱ - ۱. نبودن فرض حداقل معیشت
۱۲۰	۲ - ۱. فرض وجود نرخ بهره

۱۲۶	۲. سیاستهای اقتصادی کلان
۱۲۸	۱ - ۲. متغیر هدف
۱۳۳	۲ - ۲. متغیر ابزار
۱۳۴	۳ - ۲. ارتباط میان متغیر ابزار و متغیر هدف
۱۳۶	خلاصه

بخش دوم: انسان اقتصادی

۱۴۰	فصل اول: کلیات
۱۴۰	مقدمه: بخشهای مختلف مطالعات اقتصادی
۱۴۲	۱. جایگاه انسان اقتصادی در مطالعات اقتصادی
۱۴۳	۲. پیشینه «انسان اقتصادی»
۱۵۳	۳. مطالعات معاصر در باب انسان اقتصادی
۱۵۴	۱ - ۳. آرای معتقدان به انسان اقتصادی
۱۵۷	۲ - ۳. آرای منتقدان انسان اقتصادی
۱۵۹	فصل دوم: علم اقتصاد و هویت انسان اقتصادی
۱۵۹	۱. مفهوم انسان اقتصادی
۱۵۹	۲. انسان اقتصادی و Ideal Type
۱۶۲	۳. الگوی انسان اقتصادی
۱۶۲	۱ - ۳. معرفی کلی
۱۶۴	۲ - ۳. جایگاه الگو در بستر علم اقتصاد
۱۶۷	۴. مبنای رفتارهای اقتصادی در اقتصاد خرد و اقتصاد کلان
۱۶۸	۱ - ۴. تقاضا و قانون آن
۱۷۰	۲ - ۴. نظریه مطلوبیت
۱۷۲	۳ - ۴. نیروی کار (عامل تولید)
۱۷۴	۴ - ۴. نظریات مربوط به مصرف و پس انداز
۱۷۷	۵ - ۴. اهداف اقتصاد کلان و سیاستهای اقتصادی
۱۸۰	خلاصه
۱۸۲	فصل سوم: مبنای نظری انسان اقتصادی؛ نظریه انتخاب و رفتار عقلانی
۱۸۲	۱. مهم ترین رکن انسان اقتصادی (انتخاب و رفتار عقلانی)
۱۸۲	۲. ابعاد رفتار عقلانی
۱۸۲	۱ - ۲. رفتار عقلانی و رفتار اخلاقی

۱۸۶	۲ - ۲. اخلاقی بودن رفتار عقلانی
۱۸۷	۳. ارکان نظریه انتخاب و رفتار عقلانی
۱۸۹	۱ - ۳. بررسی نسبت معانی رفتار عقلانی
۱۹۰	۴. ساختهای وجودی انسان و عقلانیت رفتاری
۱۹۴	۵. نگرشها و مبانی سازگار با انسان اقتصادی رایج
۱۹۴	۱ - ۵. اکتفا کردن به تبیین مکانیکی
۱۹۶	۲ - ۵. فعال ما پیشاء تلقی کردن انسان
۱۹۶	۳ - ۵. ذهنی شدن و نسبییت اخلاق
۱۹۸	۶. بررسی رفتار عقلانی در نگاه کلی
۲۰۴	فصل چهارم: نفع شخصی و خیر بودن در رفتارهای (اقتصادی) انسان
۲۰۵	۱. آیاتی که برخی امور را نافع و خیر معرفی می‌کنند
۲۰۷	۲. نیاز انسان به آشنایی با امور خیر و نافع
۲۰۸	۳. امکان اشتباه انسان در تشخیص نفع و ضرر
۲۰۹	۴. نفع و خیر خواستن از راههایی که موجب نفع و خیر نمی‌شود
۲۱۰	۵. انجام کار نادرست برای بهایی ناچیز (از روی غفلت و فریب)
۲۱۱	۶. بی‌اطلاعی از فزونی ضرر بر خیر در برخی کارها
۲۱۳	۷. بی‌اطلاعی از اینکه کدام یک از دو کار مفیدتر است
۲۱	۸. گاهی دادن مال به نفع انسان و گرفتن آن به ضرر انسان است ...
۲۱۶	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری
۲۱۹	فصل پنجم: مختصات مهم انسان اقتصادی (سازگار با تعالیم اسلام)
۲۲۰	۱. پرکاری و سخت‌کوشی
۲۲۱	۲. پردرآمد بودن (بالقوه)
۲۲۲	۳. دارای پس‌انداز بسیار (بالقوه)
۲۲۳	۴. ثروتمند بودن (بالقوه)
۲۲۳	۵. سرمایه‌گذار بودن
۲۲۴	۶. انفاق‌کننده
۲۲۴	۷. کم‌مصرف (قناعت‌پیشه)
۲۲۵	۸. دارای برنامه و نظم بودن
۲۲۶	سخن‌پایانی
۲۳۳	منابع و مأخذ
۲۳۷	نمایه‌ها

سخن پژوهشگاه

پژوهش در علوم انسانی [به منظور شناخت، برنامه‌ریزی و ضبط و مهار پدیده‌های انسانی] در راستای سعادت واقعی بشر ضرورتی انکارناپذیر و استفاده از عقل و آموزه‌های وحیانی در کنار داده‌های تجربی و در نظر گرفتن واقعیت‌های عینی و فرهنگ و ارزشهای اصیل جوامع، شرط اساسی پویایی، واقع‌نمایی و کارایی این‌گونه پژوهشها در هر جامعه است.

پژوهش کارآمد در جامعه ایران اسلامی در گرو شناخت واقعیت‌های جامعه از یک سو و اسلام به عنوان متقن‌ترین آموزه‌های وحیانی و اساسی‌ترین مؤلفه فرهنگ ایرانی از سوی دیگر است؛ از این رو، آگاهی دقیق و عمیق از معارف اسلامی و بهره‌گیری از آن در پژوهش، بازنگری و بومی‌سازی مبانی و مسایل علوم انسانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

توجه به این حقیقت راهبردی از سوی امام خمینی (ره) بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، زمینه شکل‌گیری دفتر همکاری حوزه و دانشگاه را در سال ۱۳۶۱ فراهم ساخت و با راهنمایی و عنایت ایشان و همت اساتید حوزه و دانشگاه این نهاد علمی شکل گرفت. تجربه موفق این نهاد زمینه را برای گسترش فعالیت‌های آن فراهم آورد و با تصویب شورای گسترش آموزش عالی در سال ۱۳۷۷ پژوهشکده حوزه و دانشگاه تأسیس شد و در سال ۱۳۸۲ به «مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه» و در سال ۱۳۸۳ به «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» ارتقاء یافت.

پژوهشگاه تاکنون در ایفای رسالت سنگین خود خدمات فراوانی به جوامع علمی ارائه نموده است؛ از آن جمله می‌توان به تهیه، تألیف، ترجمه و انتشار ده‌ها کتاب و نشریه علمی اشاره کرد.

کتاب حاضر در دو بخش و به عنوان منبع درسی برای درس فلسفه اقتصاد در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری فراهم آمده است، دیگر علاقه‌مندان نیز با مطالعه آن با ساحت‌هایی از این مباحث آشنا خواهند شد.

در پایان، پژوهشگاه لازم می‌داند از مجری محترم طرح و مدیر گروه اقتصاد، حجت‌الاسلام والمسلمین حسن آقا نظری، که با پیگیری مجدانه و راهنمایی‌های ارزنده، زمینه به سامان آمدن این طرح را فراهم آورد و نیز از مؤلفان محترم حجج‌الاسلام، آقایان محمدحسین کرمی و عسکر دیرباز تشکر کند. از همکاران محترم گروه اقتصاد، حجج‌الاسلام آقایان: محمد مهدی کرمی، دکتر سیدهادی عربی و علیرضا لشکری نیز به دلیل مساعدتها و تذکرات علمی ایشان سپاسگزاری می‌شود.

بخش اول

علم اقتصاد و ارزشها _____

مقدمه

در میان فیلسوفان علم و عالمان، همواره پیرامون این مسئله بحث و گفتگو بوده است که آیا علوم اجتماعی با ارزشها ارتباط دارد یا نه؟ و به طور خاص آیا گزاره‌های این علوم می‌توانند در عین حال که علمی هستند، ارزشی هم باشند؟ و به دنبال آن این پرسش مطرح می‌شود که آیا می‌توان علوم اجتماعی را به پسوند «اسلامی» و «غیراسلامی» متصف کرد؟

تا اوایل قرن هجدهم که علوم اجتماعی هنوز به خوبی از یکدیگر تفکیک نشده بود و به خصوص اقتصاد، جزئی از علم اخلاق به شمار می‌رفت، به سهولت به پرسشهای مذکور پاسخ داده می‌شد؛ اما پس از آنکه اقتصاد از فلسفه، اخلاق و سیاست جدا و به دنبال آن بحث علم اقتصاد فارغ از ارزشها مطرح شد، ارزشی بودن یا نبودن آن را هاله‌ای از ابهام فراگرفت. در این میان پوزیتیویستهای منطقی جانب افراط برگزیدند؛ تا آنجا که گزاره‌های ارزشی را نه تنها غیرعلمی، بلکه به طور کلی فاقد معنا و مفهوم قلمداد کردند. پس از پوزیتیویستهای منطقی نیز این نظر، نه در حد افراطی آن، بلکه در حد فارغ از ارزش دانستن علوم اجتماعی، بر تفکر فیلسوفان علوم اجتماعی سایه افکند. اما در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ زمزمه ارزشی بودن اقتصاد رفاہ، که جزئی از علم اقتصاد است، آغاز شد و تاکنون هر چه زمان می‌گذرد، اعتقاد به اینکه علم اقتصاد فارغ از ارزش است، سست‌تر می‌شود.

ابهام‌زدایی از این مسئله، نه تنها در حوزه روش‌شناسی علوم و مباحث نظری صرف مفید است، بلکه در قلمرو عملی، برای جوامعی که نظام خود را بر ارزشهای دینی مبتنی کرده‌اند، بسیار حایز اهمیت است. بنابراین اگر ثابت شود که علم اقتصاد کنونی حاوی یا مبتنی بر ارزشهای مغایر با فرهنگ دینی است، در این صورت باید علم اقتصادی تدوین کرد که با فرهنگ دینی سازگار باشد.

تاکنون تلاشهای ارزنده‌ای در این باره انجام گرفته است؛ شاید بتوان گفت این تلاشها

عمدتاً بر دو شیوه استوار بوده است: برخی به بیان کلی ارزشی بودن علم اقتصاد کنونی، بدون اشاره به موارد خاص نفوذ ارزشها، پرداخته و برخی دیگر، نظریاتی در زمینه علم اقتصاد اسلامی ارائه کرده‌اند، بدون اینکه ضرورت ارائه چنین جایگزینی را تبیین کنند. هرچند تلاشهای انجام گرفته بسیار مفید و درخور تحسین است، اما به نظر می‌رسد، باید تلاش دیگری نیز فارغ از ارزش داوری و گرایشهای دینی انجام می‌گرفت، تا ابهام یا نظرات افراطی‌ای که بر جامعه سایه افکنده است زدوده شود. این کار در حقیقت موشکافی و بررسی ارتباط هر یک از نظریات اقتصادی، به طور خاص و جزئی، با ارزشها را می‌طلبد. به دیگر سخن، باید ابتداءً پای ارزشها را در کل علم اقتصاد و در هر یک از نظریات آن به طور خاص، دقیقاً مشخص کرد، سپس با نگرش اسلامی درصدد ارائه جایگزینی برای آنها برآمد.

تدوین علم اقتصاد اسلامی بدون این پیش‌نیاز، نه تنها در بیشتر جوامع علمی حاضر ضرورتی برای آن احساس نمی‌شود، بلکه کمتر می‌تواند از دقت، یکنواختی و فراگیری نسبت به کل علم اقتصاد برخوردار باشد.

این پژوهش به نکته پراهمیت و ضروری مذکور می‌پردازد. در مباحث مبنایی، همچون معیارهای علمی یا ارزشی، از رأی و نظر خود سخن نمی‌گوئید، بلکه بر نظرات مشهور و معتبر و گاهی بر عمده نظریات ارائه شده تکیه می‌کنید. براساس بسیاری از دیدگاه‌های مشهور در روش‌شناسی علم، می‌توان ویژگی‌هایی را برای نظریات علمی یافت که با آنها مباحث علمی از غیرعلمی باز شناخته و از ورود مباحث غیرعلمی به مباحث علمی جلوگیری می‌شود. همچنین در فلسفه اخلاق نیز نظریات گوناگونی به بیان حقیقت مفاهیم اخلاقی پرداخته‌اند که در این پژوهش، ویژگی‌های علمی و نظریات پیرامون مفاهیم اخلاقی، به اختصار بیان می‌شود.

علاوه بر مطلب بالا، هنگامی که درباره ارتباط علم با ارزشها سخن می‌گوییم، باید توجه داشته باشیم که آیا ماهیت علم را در این رابطه بررسی می‌کنیم یا یکی از جنبه‌های پیرامونی آن را مورد توجه قرار می‌دهیم؟ ماهیت هر علم همان نظریاتی است که در قالب گزاره‌های علمی در آن مطرح می‌شود؛ اما علاوه بر آن، یک علم، بحثهای زیادی پیرامون خود دارد که هرچند با ماهیت علم در ارتباط است، اما جزء حقیقت آن به شمار نمی‌رود. برای نمونه، بحث درباره اینکه نظریات علمی از چه سخن می‌گویند، موضوعات و محورهای مورد پژوهش در یک علم را تشکیل می‌دهد؛ اینکه نظریات

علمی را چه کسانی و با چه ویژگی‌هایی می‌توانند پدید آورند، سخن از ویژگی‌های نظریه‌پردازان است. هنگامی که به این سؤال پاسخ می‌دهیم که «آیا برای ابداع نظریه‌ای، نیاز به فرض نظریات دیگری خارج از آن علم هست یا نه و اگر نیاز هست باید دارای چه ویژگی‌هایی باشند؟» از پیش فرضهای یک علم سخن گفته‌ایم؛ سؤال از اینکه هر علمی چه فوایدی دارد و به چه منظوری بنا نهاده شده است، سؤال از کارکردهای آن علم است. همه اینها و مواردی از این قبیل، هرچند از ماهیت یک علم سخن نمی‌گویند، اما به گونه‌ای با علم ارتباط دارند.

صرف‌نظر از نظریات علمی اقتصاد، مسائل پیرامونی آن نیز می‌تواند با ارزشها مرتبط باشد. ارزشهای مورد توجه نظریه‌پردازان، موضوعات مورد مطالعه، پیش‌فرضها و کارکردهای علم، مباحث زیادی را درباره اینک تا چه حد ارزشها می‌توانند در آنها راه یابند به خود اختصاص داده‌اند؛ حتی این تنوع مباحث گاهی موجب خلط مبحث شده، ارزشهای مربوط به جوانب پیرامونی، به خود نظریات علمی نسبت داده می‌شود. در اینجا برای جلوگیری از این خلط و نیز برای بررسی نسبتاً جامع ارتباط علم اقتصاد با ارزشها، علاوه بر گزاره‌های علمی، هر یک از جنبه‌های پیرامونی آن نیز به طور جداگانه بحث و بررسی شده است.

در بررسی ارتباط علم اقتصاد با ارزشها - چه در گزاره‌های علمی و چه در جوانب پیرامونی آن - با مجموعه‌ای از مباحث عام و فراگیر مربوط به کل آن علم مواجه هستیم؛ هر یک از نظریات این علم نیز مباحث خاص خود را دارند. از این رو در این پژوهش سعی بر آن است که مباحث عمومی از مباحث جزئی و خاص تفکیک و در فصول جداگانه بحث شود.

مباحث عمومی مانند: سخن از حقیقت ارزش؛ ویژگی‌های علم؛ ارتباط هر یک از موضوعات مورد مطالعه، پیش‌فرضها، گزاره‌های علمی و کارکردهای علم اقتصاد با ارزشها.

و مباحث خاص مانند: ارتباط عرضه و تقاضای کالاها و خدمات، عرضه و تقاضای نیروی کار، اقتصاد رفاه و اقتصاد کلان - چه در نظریات و چه در سیاستها - با ارزشها. به فراخور نیاز در پایان فصلها نیز، برای دستیابی آسان به نتایج، خلاصه مباحث آورده شده است.

فصل اول

کلیات

۱. ارزش چیست؟

واژه «ارزش» که برای بیان آن در فلسفه اخلاق از واژه‌هایی مانند: خوب، بد، صواب، خطا، وظیفه، باید و نباید استفاده می‌کنند، به ظاهر دارای معنایی شفاف و خالی از ابهام است؛ اما حقیقت و ماهیت آن به قدری مبهم است که در فلسفه اخلاق در مورد حقیقت مفاهیم اخلاقی، مکاتب گوناگونی پدید آمده است. این مکاتب را می‌توان در چند دسته جای داد:

یک، نظریات خداشناسانه یا الهیاتی: این نظریات، مفاهیم اخلاقی را با ارجاع به امر و نهی یا اراده و عدم اراده الهی تعریف می‌کنند. در این صورت «خوب» آن است که خدا به آن امر یا اراده کند و «بد» آن است که خدا از آن نهی نماید.

دو، نظریات زیست‌شناختی: در این نظریات، مفهوم اخلاقی براساس یک مفهوم زیستی تعریف می‌شود؛ مثلاً «اسپینوزا» خوب را چنین تعریف می‌کند: خوب بودن یعنی فعالیتهای خاص نوعی را که به آن تعلق داریم به حد کفایت انجام دادن.

بنا بر این تعریف برای اظهارنظر در مورد «خوب» بودن عملی که از نوعی (مانند انسان مرد) سر می‌زند ابتدا باید کارکرد ویژه آن نوع را در نظر گرفت؛ اگر او این کارکرد ویژه را از دیگر هم‌نوعان خود بهتر انجام دهد، آن عمل، خوب و گرنه بد خواهد بود.

سه، نظریات جامعه‌شناختی: در این نظریات، مفهوم اخلاقی بر حسب یک مفهوم جامعه‌شناسانه تعریف می‌شود؛ مثلاً می‌گویند: فعل صواب فعلی است که ثبات جامعه بشری را فراهم آورد. در این تعریف از مفهوم «ثبات جامعه بشری» که مفهوم جامعه‌شناختی است استفاده شده است.

چهار، نظریات تکاملی: عده‌ای معتقدند که بشر در طول تاریخ، رو به تکامل پیش می‌رود؛ پاره‌ای از فیلسوفان اخلاق نیز مفاهیم اخلاقی را بر این اساس تحلیل و تعریف

کرده و پیشرفت بشر را به عنوان پیش فرض پذیرفته‌اند. "هربرت اسپنسر" پیش‌تاز این نظریه می‌گوید:

رفتار خوب یعنی رفتاری که در جریان تکامل، متأخر و از رفتار مقدم از همان نوع، پیچیده‌تر باشد.

مثلاً انسان در اصل، حیوان بوده و در اثر تطور، تبدیل به انسان شده است. انسان اولیه خودگزین و همیشه به فکر لذت خودش بود؛ در اثر قانون تطور، تکامل پیدا کرد. اما انسان فعلی دو گرایش دارد: از سویی خودگزین و از سوی دیگر دارای عاطفه و به فکر منافع دیگران است. اینجا است که مسئله اخلاق مطرح می‌شود؛ که باید از منافع خود در راه منافع دیگران گذشت و اصل اخلاق، همان ایثار و فداکاری و گذشت است. بالاخره این انسان به حدی از کمال می‌رسد که خود به خود به فکر جامعه خواهد بود و خودش را فراموش می‌کند؛ در آن هنگام او انسان کاملی شده است. ما فعلاً در یک مرتبه متوسطی هستیم که هم خودگزین و هم دیگرگزین هستیم؛ پس اکنون کار خوب آن است که هم منافع خود و هم منافع دیگران را در نظر بگیریم؛ این رفتار در جریان تکامل، متأخر از هنگامی است که تنها خودگزین بودیم و رفتارمان در حال حاضر پیچیده‌تر از رفتار آن زمان می‌باشد.

نظریه تکاملی به گونه‌ای دیگر و کاملاً متفاوت با نظریه مذکور نیز ارائه شده است. در این نظریه به سیر تاریخی تکامل انسانها توجهی نمی‌شود و اساساً اعتقادی به وجود چنین تکاملی در کار نیست؛ بلکه در این نظریه، کمال حقیقی انسان و تلاش او در دستیابی به آن کمال مورد توجه است. براساس این نظریه «ارزش اخلاقی فعل اختیاری انسان تابع تأثیری است که این فعل در رسیدن انسان به کمال حقیقی انسان دارد»^۱ که آن کمال، همان قرب به خداوند متعال است.

پنج، نظریات روان‌شناختی خصوصی: در این نظریات، مفاهیم اخلاقی براساس امر روانی تعریف می‌شود که فقط به شخص فاعل و عامل نسبت داده می‌شود. این امر روانی دو گونه است: یا کیف نفسانی است، مانند لذت و تنفر، مطابقت و عدم مطابقت با فطرت انسان، و یا طرز تلقی نفسانی است، مانند موافقت و مخالفت، تمایل و عدم تمایل. برای نمونه می‌توان گفت، خوب هر آن چیزی است که به یک شخص لذت ببخشد، و بد آن است که یک شخص را متنفر کند؛ مثلاً هنگامی که غذای خاصی را

۱. مصباح یزدی، محمدتقی، فلسفه اخلاق، ص ۱۶۹.

خوب می‌دانم، منظورم این است که این غذا برای من لذت‌آور است، و هنگامی که می‌گویم این نظر خوب است، منظورم این است که من با این نظر موافقم.

شش، نظریات روان‌شناختی عمومی: در این نظریات، مفاهیم اخلاقی براساس یک امر روانی تعریف می‌شود که اختصاص به فاعل ندارد، بلکه علاوه بر او دیگران نیز در آن شریک هستند؛ دیگرانی که در آن امر روانی شریک هستند یا همه انسانها یا بیشتر آنها یا گروه خاصی از آنها را شامل می‌شود. برای نمونه، در مورد امر روانی مربوط به همه انسانها می‌توان گفت: خوب هر آن چیزی است که به همه انسانها لذت ببخشد، و بد آن است که همه انسانها را متنفر کند؛ مثلاً وقتی می‌گویم کشتار تعداد زیادی از انسانهای بیگناه توسط رژیم اسرائیل غاصب یک ظلم اخلاقی است، منظورمان این است که هر انسان سلیم‌النفسی از این کار تنفر دارد.

در اینجا نیازی به نقد و بررسی این نظریات و تعیین موضع در قبال آنها نیست؛ زیرا در بحثهای آینده هر جا مطلبی مبتنی بر این نظریات باشد، آن مطلب را با توجه به هر یک از نظریات مذکور به طور جداگانه مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهیم. برای نمونه، در بحث «ارتباط گزاره‌های علمی با ارزشها» این کار به خوبی انجام گرفته است.

اقسام ارزشها

ارزشها به اعتبارهای گوناگون می‌توانند تقسیمهای مختلفی را به خود اختصاص دهند.

به یک اعتبار می‌توان آنها را به دو دسته تقسیم کرد:

نخست، اموری که به خودی خود ارزشمندند؛ یعنی اگر کسی برای آنها ارزشی قائل است به دلیل ارزشمند بودن خود آنها نزد آن شخص است، نه چیز دیگر. این قسم از ارزشها را می‌توان ارزشهای غائی نام نهاد؛ زیرا آن ارزش در حقیقت مطلوب نهایی است و واسطه برای مطلوب دیگری نخواهد بود. در اینجا مهم نیست که آن امر مطلوب، بخشی از مطلوب بزرگ‌تر باشد یا خود، تمام مطلوب را شامل شود.

دوم، اموری که به واسطه دستیابی به امر دیگری ارزشمندند و در حقیقت، این امر به خودی خود نزد آن شخص ارزشی ندارد، بلکه از آن رو که مطلوب دیگری را در پی دارد آن هم ارزشمند می‌شود. این قسم را می‌توان ارزشهای ابزاری خواند. در اینجا نیز مهم نیست که امر مطلوب دیگری که در پی آن هستیم، خود ارزش ذاتی داشته باشد یا آن هم برای رسیدن به امر دیگری مطلوب باشد و یا حتی ملازم با امر مطلوب دیگری باشد.

البته این نکته حایز اهمیت است که در این اقسام، ارزشها تنها به لحاظ موارد و مصادیقشان مورد توجه قرار گرفته‌اند و در آنها هرگز مفهوم ارزش یا لحاظهای دیگر مورد نظر نیست.

در مباحث آینده همه اقسام مذکور مورد توجه قرار می‌گیرند و ارتباط علم اقتصاد با هر دو قسم ارزش بررسی خواهد شد.

از سوی دیگر ارزشها را می‌توان به ارزشهای اخلاقی، دینی، حقوقی، زیباشناختی و... تقسیم کرد. در اینجا ما عمدتاً با ارزشهای اخلاقی و دینی سروکار داریم و اگر احیاناً به اقسام دیگر ارزش نیز اشاره کنیم از آن جهت است که یا دین از آنها سخن گفته است یا به نحوی با اخلاق ارتباط دارد.

۲. علم چیست؟

تاکنون چندین معنای اصطلاحی برای علم گفته شده است. اما در بررسی علم اقتصاد معنایی را در نظر داریم که بر علم اقتصاد کنونی تطابق داشته باشد؛ زیرا اگر معنای دیگری را مورد توجه قرار دهیم، در حقیقت به بررسی این علم نپرداخته و از موضوع بحث این نوشتار خارج شده‌ایم.

اکنون در فلسفه علم، تنها به علوم تجربی علم می‌گویند و هر نظریه‌ای که نتواند به آزمون تجربی تن دهد، غیرعلمی تلقی می‌شود. علوم تجربی خود به دو دسته انسانی و طبیعی تقسیم می‌شوند. علم اقتصاد کنونی که خود از نوع علوم انسانی است، شاخه‌ای از علوم تجربی به شمار می‌رود و از ویژگی‌های آن علوم برخوردار است.

فیلسوفان علم درباره ماهیت و ویژگی‌های علوم تجربی سخن بسیار گفته‌اند؛ نحله‌های مختلف در فلسفه علم، هر یک کوشیده‌اند تا به نحوی آن را توصیف و به تعبیر خودشان علم را از غیرعلم متمایز کنند.

از نظرگاه اثبات‌پذیری، علم حاوی گزاره‌هایی است که به تمام معنا داوری‌پذیر باشند. این گزاره‌ها اولاً کلی‌اند و بر همه مصادیق خود مطابقت دارند؛ ثانیاً مبتنی بر گزاره‌های مشاهده‌ای همگانی هستند و هم اثبات قطعی و هم ابطال آنها منطقی از طریق مشاهدات میسر است؛ بلکه «پوزیتیویستهای منطقی - که از جمله استقرائ‌گرایان افراطی‌اند - تا آنجا پیش رفتند که گفتند: نظریه‌ها فقط هنگامی معنادارند که بتوان آنها را

با مشاهدات مستقیم اثبات کرد».^۱

پس از مدتی این تعریف از علم و تفسیر آن به اثبات‌پذیری قطعی، با ایراداتی از سوی فیلسوفان علم مواجه شد و عده‌ای درصدد برآمدند اثبات‌پذیری احتمالی را که به عنوان تأییدپذیری شهرت یافت مطرح کنند. طبق این نظر گزاره‌های کلی برای ورودشان به علم لازم نیست قابل اثبات قطعی باشند، بلکه کافی است از طریق گزاره‌های مشاهده‌ای همگانی مورد تأیید قرار گیرند (یا درجه‌ای از احتمال را پیدا کنند). به دیگر سخن، طبق تأییدپذیری: «اگر تعداد زیادی الف در شرایط متنوع وسیعی مشاهده شوند، و اگر تمام الف‌های مشاهده شده بدون استثنا خاصه ب را داشته باشند، در این صورت تمام الف‌ها احتمالاً دارای خاصه ب هستند».^۲

هرچند پاره‌ای از اشکالات مربوط به اثبات‌پذیری بر تأییدپذیری وارد نیست، اما تأییدپذیری نیز نتوانست از پاره دیگری از اشکالات جان سالم به در برد. از این رو افرادی مانند پوپر ابطال‌پذیری را مطرح کردند. «ابطال‌گرایان علم را به‌مثابه مجموعه‌ای از فرضیه‌هایی می‌پندارند که به منظور توصیف یا تبیین دقیق رفتار چهره‌ای از جهان موقتاً پیشنهاد شده‌اند. با این همه، هر فرضیه‌ای این‌گونه نیست. چنانچه بنا باشد فرضیه‌ای یا نظامی از فرضیه‌ها واجد منزلت قانون یا نظریه علمی شود، باید یک شرط اساسی را برآورده کند؛ چنانچه بخواهیم فرضیه‌ای را جزء معرفت علمی محسوب کنیم باید ابطال‌پذیر باشد».^۳ در این صورت لازم نیست که آن نظریه با شواهد تجربی اثبات یا تأیید شده باشد، بلکه تنها کافی است که قابلیت ابطال شدن را داشته باشد. پوپر در این باره می‌گوید:

گزاره‌هایی علمی هستند که ترکیبی باشند نه تحلیلی و دست‌کم نظراً بتوان آنها را با مشاهدات تجربی ابطال کرد.^۴

براساس ابطال‌پذیری، هر حدسی راجع به جهان واقع تا هنگامی که با آزمونهای تجربی سخت ابطال نشده^۵ است و یا حتی ابطال شده باشد اما نظریه بهتری جایگزین آن نشده باشد، در علم باقی می‌ماند.

۱. چالمرز، آلن اف، چستی علم، ترجمه سعید زیباکلام، ص ۵۰.

۲. همان، ص ۳۰.

۳. همان، ص ۵۲.

4. Blaug, Mark; *The Methodology of Economics*, PP.12-14.

۵. باید توجه داشت ابطال شدن با قابلیت ابطال تفاوت زیادی دارد.

تاریخ علم گواه است که تبیین اثبات‌پذیری، تأیید‌پذیری و ابطال‌پذیری علم بسیار جزئی‌نگرانه است؛ آنها با تأکید فراوان خود بر روابط بین نظریه‌ها و یکایک گزاره‌های مشاهده‌ای یا مجموعه‌ای از آنها، از پیچیدگی نظریه‌های عمده علمی غفلت می‌ورزند. از این رو برخی مانند کوهن و لاکاتوش درصدد برآمده‌اند تا نظریه‌ها را به مثابه نوعی کلهای ساختاری قلمداد کنند. به نظر آنان مفاهیم، معنای خود را حداقل تا اندازه‌ای از نقشی که در یک نظریه ایفا کرده‌اند، اخذ می‌کنند.

لاکاتوش در تصویر خود از علم، برنامه‌ای پژوهشی ارائه کرد. این برنامه «ساختاری است که برای پژوهش بعدی به نحوی ایجابی و سلبی رهنمون‌هایی فراهم می‌سازد. رهنمون سلبی یک برنامه این شرط را شامل می‌شود که مفروضات اساسی آن برنامه، یا استخوان‌بندی‌اش، نباید ترک یا جرح و تعدیل شود. این مفروضات اساسی با یک کمربند محافظ - که مشتمل است بر فرضیه‌های معین، شرایط اولیه و غیره - از ابطال مصون نگاه داشته می‌شود.

راهنمون ایجابی رهنمودهایی تقریبی را شامل می‌شود که حکایت از چگونگی امکان تحول و توسعه برنامه پژوهشی دارد. چنین تحول و توسعه‌ای انضمام مفروضات اضافی به استخوان‌بندی را شامل خواهد بود؛ بدین منظور که پدیدارهای از پیش شناخته شده را دربرگرفته و پدیدارهای بدیعی را پیش‌بینی کند.^۱ البته «هرگونه حک و اصلاح کمربند محافظ برنامه‌ای پژوهشی باید مستقلاً آزمون‌پذیر باشد. دانشمندان به طور انفرادی یا گروهی دعوت می‌شدند تا کمربند محافظ را به هر نحوی که مایل هستند توسعه بخشند، به شرط اینکه اقدامات آنها امکان آزمون‌های تازه و در نتیجه، امکان اکتشافات جدیدی را فراهم سازد».^۲

از دیدگاه‌های فوق می‌توان چند خصیصه مشترک برای علم دریافت:
الف) علم از مجموعه گزاره‌هایی تشکیل می‌شود که ناظر به واقع باشند.^۳ این گزاره‌ها چهره‌ای از جهان واقع را می‌نمایانند؛ از این رو تنها شامل گزاره‌های اخباری

۱. چالمرز، آلن اف، چستی علم، ترجمه سعید زیباکلام، ص ۹۸.

۲. همان، ص ۱۰۳.

۳. باید توجه داشت که ناظر به واقع بودن تفاوت آشکاری با مطابقت با واقع دارد. درباره اینکه گزاره علمی باید «مطابق با واقع» باشد یا نه، فیلسوفان علم نظرات مختلفی دارند، اما همه آنها معتقدند که آن گزاره‌ها باید درباره جهان واقع سخن بگویند.

می شوند و گزاره‌های انشایی اگر به گزاره‌های اخباری قابل تحویل نباشند، از قلمرو علم خارج می‌باشند.

ب) گزاره‌های علم کلی هستند. هر گزاره‌ای دارای یک موضوع و یک محمول است؛ مثلاً در گزاره «همه قوها سفید هستند»، «همه قوها» موضوع و «سفید» محمول است. کلیت در این گزاره به معنای این است که همه مصادیق «قوها» بدون استثنا دارای ویژگی «سفیدی» هستند.

ج) گزاره‌های علمی ممکن است صادق یا کاذب باشند، ولی به هر حال تنها روش داوری در صدق و کذب یقینی یا احتمالی آنها روش تجربی است و هیچ روش دیگری برای داوری نظریات پذیرفته نیست.

د) برای گزاره‌های علمی باید امکان داوری همگانی باشد. یافته‌های علمی را باید بتوان مورد نقد و ایراد اهل آن علم قرار داد؛ به دیگر سخن، باید آنها عینیت داشته باشند. در باب معرفت دو دیدگاه عینیت‌گرایی و نسبییت‌گرایی در مقابل یکدیگر قرار دارند. نسبییت‌گرایان معتقدند ممکن است انسانها با فرهنگهای مختلف، معرفتهای متفاوتی از یک چیز داشته باشند که نتوان به هیچ شیوه عقلانی معین کرد که کدام یک مطابقت بیشتری با واقع دارند. دانیل لیتل در این باره به این مثال اشاره می‌کند:

من جهان را پر از اشیای منفرد می‌بینم: حبه‌های قند و دانه‌های خرگوش و درخت؛ و شما آن را مؤلف از ماده‌ها: ماده قند، ماده خرگوش و ماده درخت؛ یعنی شما مفهومی از شیء منفرد ندارید، بلکه انواع خاصی از مواد را توده‌وار در جهان، پخش و پراکنده می‌بینید. وقتی من می‌گویم: «آنجا خرگوشی هست» مرادم این است «آنجا چیزی هست که خرگوش است»؛ ولی وقتی شما می‌گویید: «آنجا خرگوشی هست» مرادتان این است که «قطعه‌ای از ماده خرگوش آنجا هست».^۱

در توضیح این مثال می‌توان گفت، عده‌ای هنگامی که قند را تصور می‌کنند، شکل ظاهری حبه‌های جدا از هم قند به ذهنشان می‌آید؛ اما برخی مواد تشکیل‌دهنده قند را که مشترک میان همه آنها است تصور می‌کنند، که در این صورت توده‌ای از ماده قند به ذهنشان می‌آید.

از سوی دیگر، عینیت‌گرایان معتقدند، معرفتهای انسانهای با فرهنگهای مختلف از

۱. لیتل، دانیل، تبیین در علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم سروش، ص ۳۴۷.

جهان آنقدر تفاوت ندارد که نتوان به شیوه عقلانی مطابقت آنها با واقع را تعیین کرد. یکی از لوازم این عقیده این است که می‌توان یک گزاره ناظر به واقع را به داوری همگانی گذاشت و از اشخاص با فرهنگهای مختلف خواست که مطابقت آن را با واقع بررسی کنند. اما بر طبق نسبیت‌گرایی چنین امری میسر نیست؛ زیرا هر شخص، براساس معرفت خود - که احیاناً با معرفت دیگران متفاوت است - قضاوت خواهد کرد. از این رو نظرات روش‌شناسانه فوق که تأکید بر داوری همگانی نظریات دارند، علی‌الاصول باید معتقد به عینیت‌گرایی در معرفت باشند؛ اما در میان فیلسوفان علم، افرادی هم هستند که به نسبیت‌گرایی در معرفت معتقدند. تامس کوهن یکی از این فیلسوفان است.

خلاصه

در فلسفه اخلاق نظریات گوناگونی درباره حقیقت مفاهیم اخلاقی ارائه شده است که براساس آنها می‌توان ارزشهای اخلاقی را بر حسب امور ذیل تفسیر کرد: با ارجاع به امر و نهی یا اراده و عدم اراده الهی؛ براساس یک مفهوم زیستی؛ بر حسب یک مفهوم جامعه‌شناسانه؛ براساس روند تکاملی؛ بر حسب امر روانی که به شخص فاعل نسبت داده می‌شود؛ براساس یک امر روانی که اختصاصی به فاعل ندارد.

ارزشها به یک اعتبار به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف. اموری که به خودی خود ارزشمندند؛

ب. اموری که به واسطه دستیابی به امر دیگری ارزشمند شده‌اند.

در اینجا از هر دو دسته مذکور سخن به میان می‌آید.

ارزشها به اعتبار دیگر به ارزشهای اخلاقی، دینی، حقوقی، زیباشناختی و... تقسیم

می‌شود که در اینجا تنها به ارزشهای اخلاقی و دینی می‌پردازیم.

مکاتب مختلف در فلسفه علم به بحث تمایز میان علم و غیرعلم پرداخته‌اند: پاره‌ای

از این مکاتب عبارتند از: اثبات‌پذیری، تأییدپذیری، ابطال‌پذیری، برنامه پژوهشی.

با تحلیل این مکاتب می‌توان به چند خصیصه بارز درباره گزاره‌های علمی دست

یافت: علم از مجموعه گزاره‌هایی تشکیل می‌شود که ناظر به واقع باشند؛ گزاره‌های علم

کلی‌اند؛ روش داوری در صدق و کذب گزاره‌های علمی روش تجربی است؛ گزاره‌های

علمی قابلیت داوری همگانی را دارند.

فصل دوم

ارزشها در موضوع مورد مطالعه علم اقتصاد

یکی از ارتباطات وثیق علم اقتصاد با ارزشها از طریق موضوع مورد مطالعه این علم پدید می‌آید. این ارتباط بستگی دارد به اینکه این موضوع چه باشد؛ آیا موضوع این علم پدیده‌های اقتصادی (که طبعاً بخشی از این پدیده‌ها رفتار ارادی انسانها است) می‌باشد؟ یا اینکه موضوع آن تنها رفتارهای ارادی انسانها است (و شامل پدیده‌های بی‌اراده و بی‌جان نمی‌شود)؟ و آیا در میان رفتارهای انسانی می‌توان به محدوده‌ای از رفتار اجتماعی اقتصادی اشاره کرد که علم اقتصاد تنها آن را مورد مطالعه قرار دهد؟ پاسخ مثبت به هر یک از این سؤالات محدوده‌ای را دربارهٔ ارتباط ارزشی علم با موضوع تعیین می‌کند و این حدود از نظر وسعت و ضیق با هم متفاوتند. از اینرو لازم است ابتدا موضوع علم اقتصاد را مورد بررسی قرار دهیم.

۱. موضوع علم اقتصاد

اقتصاددانان دربارهٔ اینکه موضوع علم اقتصاد چیست، آیا پدیده‌های اقتصادی است یا رفتار اقتصادی یا امر دیگر، سخن بسیار گفته‌اند: عده‌ای مانند آدام اسمیت و جان استوارت میل به پدیده‌های اقتصادی اشاره می‌کنند و علم اقتصاد را متکفل بررسی ماهیت و علل ثروت می‌دانند. کنت بولدینگ به فرایندی اقتصادی توجه می‌کند و موضوع این علم را «طرز تشکیل قیمتها در بازار معرفی می‌کند»^۱ فرانک ارازم کارکردهایی مانند کارکرد خانوار، بنگاه، بازار و نظام اقتصادی را محور مطالعه علم اقتصاد می‌داند.^۲ مارگت بیان چگونگی تأثیر و تأثرات میان کنش افراد و تغییر و تحولات

۱. تفضلی، فریدون، تاریخ عقاید اقتصادی، ص ۱۳.

۲. نمازی، حسین، نظامهای اقتصادی، ص ۷۸.

سیستم اقتصادی را وظیفه اقتصاد جدید به شمار می‌آورد.

اما بسیاری از اقتصاددانان تنها به گزینش انسان از میان وسایل، برای نیل به اهداف اشاره می‌کنند و با تعبیرگونه‌گون، از قبیل: تخصیص صرفه‌جویانه،^۱ تصمیمات عقلایی با توجه به منابع کمیاب و مقاصد، تنها بر کنش انسانی به عنوان موضوع تأکید دارند. لئونل رابینز در این باره می‌گوید:

علم اقتصاد علمی است که رفتار انسانی را در رابطه میان مقاصد و منابع کمیاب که مورد استفاده مختلف دارند، مورد مطالعه قرار می‌دهد.^۲

برخی دیگر از این لحاظ موضوع اقتصاد خرد را متفاوت از اقتصاد کلان دانسته‌اند؛ آنان موضوع اقتصاد خرد را رفتارهایی در تولید، پس‌انداز، خرید و فروش و امثال آن می‌دانند و موضوع اقتصاد کلان را مجموع نتایج مشاهده شده این فعالیتها معرفی می‌کنند.^۳ طبق این تعریف، موضوع اقتصاد خرد رفتار و موضوع اقتصاد کلان پدیده‌های بی‌اراده‌اند.

شکی نیست که هر کدام از دیدگاههای فوق پذیرفته شود، علم اقتصاد با رفتار و کنش انسانی سروکار دارد. اقتصاددانان حتی در بررسی علل و عوامل پیدایش ثروت، طرز تشکیل قیمت در بازار، کارکردهایی همانند خانواده، بنگاه، بازار و نظام اقتصادی، تأثیر و تأثرات میان کنش و سیستم اقتصادی نیز با رفتارهای ارادی و آگاهانه انسان مواجه هستند و برای ارائه نظریه اقتصادی ناچار به تحلیل و تبیین آنها می‌باشند. دانیل لیتل در این باره می‌گوید:

بسیاری از پدیده‌های اجتماعی را در مقام تبیین، می‌توان حاصل جمع افعال هدفدار افراد بسیار دانست؛ یعنی با دانستن اینکه آن افراد چه می‌خواهند، به چه باور دارند و از فعلشان برای تحصیل اغراضشان چه توقع دارند، می‌توان به تبیین اثر جمعی آن افعال توفیق یافت.^۴

بنابراین حتی اگر موضوع علم اقتصاد را پدیده‌های اجتماعی اقتصادی نیز بدانیم باز

۱. همان، ص ۷۵.

2. Robbins, Lionel; "The Nature and Significance of Economic Science", in: *The Philosophy of Economics*; P.85.

3. Grunberg, Emile: "The Meaning of Scope and External Boundaries of Economics", in: *The Structure of Economic Science*, PP.157-158.

۴. لیتل، دانیل، تبیین در علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم سروش، ص ۶۳.

هم ارتباط وثیقی با رفتار دارد؛ زیرا پدیده‌های اجتماعی محصول افعال هدفدار فاعلان عاقل است. مکلاپ نیز این ارتباط را چنین توصیف می‌کند:

[علوم اجتماعی] پدیده‌های اجتماعی را به عنوان نتایج عمل انسانی، و همهٔ اعمال انسانی را به عنوان اعمال انگیزته تعریف می‌کنند. از این رو پدیده‌های اجتماعی فقط زمانی تعیین می‌شوند که نتیجهٔ انواع معینی از عمل قلمداد شوند که بر حسب ارزشهایی که تصمیم‌گیرندگان و عاملان را برمی‌انگیزاند «فهم می‌شوند». این نحوه ارتباط با ارزشها - نه ارزشهایی که محقق پذیرفته است، بلکه ارزشهایی که بنا به دریافت او، در هدایت اعمالی که رویدادهای مورد مطالعه او را پدید می‌آورند، مؤثرند - فرق فارق میان علوم اجتماعی و علوم طبیعی است.^۱

اما باید توجه داشت که گاهی ممکن است موضوع مورد مطالعهٔ یک علم مقید و محدود به ویژگی‌ها و اوضاع و احوال خاصی شود. در این صورت نظریهٔ ارائه شده در آن علم تنها دربارهٔ آن موضوع مقید صادق است، و نیز هنگام آزمون و ابطال آن باید همهٔ آن ویژگی‌ها را در نظر گرفت. مثلاً اگر در علوم طبیعی چنین نظریه‌ای ارائه شود: «آب در صد درجه به جوش می‌آید» و منظورشان از آب، هرگونه آبی نباشد، بلکه آب در ارتفاع و فشار و دارای املاح خاصی مراد باشد، در این صورت موضوع مورد مطالعه، همهٔ آبها نیست، بلکه تنها آب با ویژگی‌ها و اوضاع و احوال مذکور است؛ و این نظریه تنها با توجه به آن ویژگی‌ها می‌تواند صادق باشد و یا ابطال شود.

در اینجا لازم است ویژگی‌هایی که موضوع مورد مطالعه را محدود می‌کند از پیش فرضها تفکیک شود. پیش فرضها هرچند ممکن است دربارهٔ ویژگی‌های موضوع مورد مطالعه سخنی بگویند، اما موضوع را محدود نمی‌کنند و منظور نظریه‌پرداز از فرض آنها این نیست که نظریه‌اش تنها با در نظر گرفتن آن ویژگی‌ها صادق است؛ بلکه آن پیش فرض، خود شامل همه مصادیق موضوعی خواهد بود که صرف نظر از پیش فرض مذکور، در نظر گرفته شده باشد؛ خواه آن موضوع خود به ویژگی‌هایی غیر از آن پیش فرض محدود شده یا نشده باشد. به عنوان مثال، نظریات اقتصاد خرد مربوط به رفتار افراد در جامعهٔ سرمایه‌داری است؛ از این رو موضوع این نظریه محدود به

۱. مکلاپ، فریتز، «آیا علوم اجتماعی واقعاً پایین‌رتبه‌اند»، ترجمه مصطفی ملکیان، فصلنامه حوزه و دانشگاه، ش ۲، ص ۱۸.

ویژگی‌های چنین جامعه‌ای است. از سوی دیگر، دیده شده است در چنین جامعه‌ای معمولاً افراد، عقلانی رفتار می‌کنند و فرض عقلانیت برای ارائه نظریات اقتصادی لازم است؛ در این صورت عقلانیت را به عنوان پیش‌فرض مطرح کرده‌اند. این پیش‌فرض درباره رفتار اقتصادی همه افرادی است که دارای طرز تفکر و ارزشهای سرمایه‌داری هستند. از این رو در هنگام آزمون نظریات اقتصاد خرد لازم است احراز شود که کنشهای افراد در جامعه‌ای با ویژگی‌های سرمایه‌داری تحقق یافته است؛ اما لازم نیست احراز شود که همه افراد در آن جامعه عقلانی رفتار می‌کنند.

یکی دیگر از تفاوت‌های میان این دو، این است که پیش‌فرضها همانند خود نظریه ممکن است ابطال شوند؛ زیرا گاهی ابطال یک نظریه به دلیل این است که پیش‌فرض آن با واقع تطابق ندارد. در این صورت پس از ابطالهای مکرر، نظریه‌پردازان به این نتیجه می‌برند و پیش‌فرض جدیدی را برای آن نظریه تدارک می‌بینند. در صورتی که ویژگی‌های محدودکننده موضوع قابل ابطال نیستند؛ زیرا آنان درباره چگونگی جهان واقع سخن نمی‌گویند تا با پی بردن به عدم مطابقت آنها با واقع ابطال شوند، بلکه تنها می‌گویند نظریه ارائه شده مربوط به موضوعی است که این ویژگی‌ها را داشته باشد؛ از این رو آن نظریه تنها در محدوده موضوع خاص و جامعه دارای آن ویژگی‌ها مورد آزمون قرار می‌گیرد.

اکنون پس از مشخص شدن موضوعات محدود و مقید، ذیلاً به بیان پاره‌ای از ویژگی‌هایی که موضوعات علوم اجتماعی را محدود می‌کند می‌پردازیم:

اجتماعی بودن رفتار یا پدیده: گاهی کنشهای فردی انسان ارتباطی با افراد دیگر جامعه ندارند. باده‌نشینی را در نظر بگیرید که از گله خود، شیر و ماست و پنیر تولید می‌کند و تنها خود و خانواده‌اش از آن ارتزاق می‌کنند و تولیدات خود را با افراد دیگر مبادله نمی‌کند. هرچند عناوین تولید، مصرف، توزیع و تخصیص بر کنشهای آنان صادق است، اما علم اقتصاد به بررسی و تبیین آن کنشها نمی‌پردازد، بلکه هنگامی آنها نیز مورد مطالعه علم اقتصاد قرار می‌گیرند که تولیدات خود را با دیگران مبادله کنند یا به گونه‌ای با افراد دیگر ارتباط برقرار کنند. کنشهای اجتماعی هرچند ممکن است فردی باشند اما به ناچار با کنشهای دیگران مرتبط می‌باشند. علم اقتصاد از آن رو که بخشی از علوم اجتماعی به شمار می‌رود، با انسان در روابط اجتماعی‌اش سروکار دارد.

هدفمند بودن رفتار: در علوم اجتماعی فرض بر این است که کنشهای انسانی

هدفمند است. مکلاپ در این باره می‌گوید:

محقق علوم اجتماعی باید مشاهدات خود را به عنوان نتایج اعمال انسانی ای که فقط با رجوع به انگیزه‌ها و اهداف عاملان قابل تفسیر و تعبیرند، یعنی با رجوع به ارزشهایی که عاملان در مدنظر داشته‌اند، تبیین کند.^۱

در اینجا هنگامی که سخن از اهداف غائی به میان می‌آید، منظور اهداف نهایی است که خود به منظور هدف دیگری دنبال نمی‌شود. معمولاً اهداف را از حیث سلسله‌مراتب دسته‌بندی می‌کنند؛ بعضی در رأس هرم و بقیه در دامنه هرم تا قاعده قرار دارند. آنچه در رأس هرم قرار دارد همان هدف غائی است. اهداف را از نظر ماهیت نیز می‌توان به سه نوع تقسیم کرد:

الف) اهداف اساسی (یا زیستی): که مستقیماً به خواستها و نیازهای زیستی مربوط می‌شوند مانند رفع گرسنگی.

ب) اهداف عملی: دستیابی به محصول یا نتایج قابل مشاهده و ملموس که معمولاً قابل اندازه‌گیری است؛ مانند تحصیل سود در یک مبادله مالی ملموس.

ج) نرمیتیو یا اهداف ارزشی فرهنگی: بیانی از ایدئولوژی‌های سیاسی یا مذهبی، نظامهای زیباشناختی یا ضوابط اخلاقی عام؛ مانند برابری، عدالت.^۲

البته این سه دسته را نمی‌توان کاملاً از یکدیگر متمایز کرد، بلکه آنها به هم مرتبط هستند و گاهی یکی به منظور دستیابی به دیگری دنبال می‌شود. از این رو گاهی اهداف عملی تحت تأثیر اهداف ارزشی قرار می‌گیرند یا حتی گاهی نوع و میزان اهداف زیستی از دو دسته دیگر متأثر می‌شوند. شاید بتوان گفت، اهداف ارزشی فراگیرتر از اهداف دیگر است و بر بسیاری از اهداف تأثیر می‌گذارد. در این صورت هدفمند بودن رفتار، منجر به ارزشی شدن همه اهداف و کنشهای انسان، با واسطه یا بدون واسطه، می‌شود. ارزشهای اجتماعی که از زمره دسته سوم هستند سه نقش اصلی ایفا می‌کنند:

۱. جامعه را با شیوه‌های مختلف، مانند ایجاد محدودیت، مشروعیت و نمادگری اجتماعی، متحد می‌کنند.

۲. جهت و الگوی رفتار را مشخص می‌کنند.

۱. لیتل، دانیل، تبیین در علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم سروش، ص ۱۲۳

2. Gross, Feliks; *Ideologies, goals and values*; P.82.

۳. انگیزه ایجاد می‌کنند و کنشهای فردی و اجتماعی را بسیج می‌نمایند.^۱ با توجه به چنین نقشهایی است که می‌توان گفت ارزشهای اجتماعی بسیار حایز اهمیت هستند. اهداف ارزشی در میان همه اهداف، بیشترین نقش را ایفا می‌کنند؛ زیرا آنها در اهداف دیگر تأثیر می‌گذارند؛ جامعه را با هدف واحدی متحد می‌کنند؛ به فرد و جامعه انگیزه می‌بخشند؛ به کنشهای افراد جهت می‌دهند؛ و عالمان علوم اجتماعی را قادر به پیش‌بینی می‌کنند.

با توجه به این نقش اساسی و مهم اهداف ارزشی می‌توان گفت، هدفمند بودن کنشهای مورد مطالعه علوم اجتماعی به مثابه ارزشی بودن آنها است؛ از این رو علوم اجتماعی - و به خصوص علم اقتصاد - با موضوعاتی کاملاً ارزشی سروکار دارند.

۲. محدوده ارزشی موضوع علم اقتصاد

پس از اینکه مسلم شد موضوع مورد مطالعه علم اقتصاد آمیخته با ارزشها است، باید بیان کرد که این ارزشها کدامند. به بیان دیگر، اگر موضوع علم اقتصاد را رفتار یا پدیده ناشی از رفتار بدانیم، آیا منظور هرگونه رفتار اقتصادی با هر انگیزه و هدف ارزشی است یا رفتاری است که از افرادی با انگیزهها، اهداف و ارزشهای خاصی سرزند؟ و بر فرض دوم، این ارزشهای خاص کدامند؟

فیلسوفان علم اقتصاد عمدتاً بر این عقیده‌اند که نظریات این علم در محدوده یک نظام سرمایه‌داری صادق است؛ بنابراین موضوع علم اقتصاد، رفتار یا پدیده ناشی از رفتاری است که با اعتقاد و عمل به اصول و مبانی چنین نظامی شکل گیرد. امیل گرونبرگ در این باره چنین می‌گوید:

اسکلت نظریات اقتصادی عمدتاً از هنگام مطرح شدن نظام سرمایه‌داری متحول شد... شاید به استثنای مکتب تاریخی آلمان، علم اقتصاد و به خصوص نظریه اقتصاد خرد صراحتاً تنها با یک نظام اقتصادی، یعنی نظام مبادله آزاد سرمایه‌داری، سروکار داشته و دارد. اقتصاددانان به گونه‌ای درباره مشخصه‌های پدیدارهای این نظام سخن می‌گویند که گویا آنها پدیده‌های اقتصادی منحصر به فرد هستند. بحث درباره نظامهای اقتصادی دیگر، که قبلاً وجود داشته و یا اکنون وجود دارند، معمولاً به بیان سیاستهای اقتصادی و احتمالاً به تاریخ عقاید سیاسی و اجتماعی منحصر می‌شود.^۲

1. Ibid; P.72.

2. Grunberg, Emile; op.cit, P. 154.

وی بر این عقیده است که اکنون نظریه عام و فراگیری درباره اقتصاد خرد که نظامهای غیر سرمایه داری را شامل شود وجود ندارد؛ اما اگر بخواهیم چنین نظریه‌ای را ارائه کنیم که بتواند وضعیت غیر سرمایه داری را نیز تبیین کند لازم است ابتدا پیش فرضهای اساسی عام‌تری داشته باشیم.^۱

جوامع سرمایه داری دست‌کم از ویژگی‌های ارزشی ذیل برخوردارند. **فردگرایی:**^۲ «نظریه‌ای اجتماعی یا ایدئولوژی است که برای فرد، نسبت به جامعه و گروه، ارزش اخلاقی والاتری قائل است؛ در نتیجه از آزادی افراد در کنشهایشان حمایت می‌کند، تا آنان بیشتر به منافع شخصی خودشان بیندیشند».^۳ یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ارزشی سرمایه داری، فردگرایی و اهمیت به فرد دادن است. در مقابل آن، دو گونه دیگر تصور می‌شود: یکی اهمیت دادن تنها به منافع جامعه و عموم مردم، و دیگری تلفیقی از منافع جامعه و یکایک افراد.

حقوق مالکیت خصوصی:^۴ سرمایه داری از میان مالکیت‌های مختلف، تنها مالکیت خصوصی را برای افراد قائل است. مالکیت خصوصی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: یکی مالکیتی است که به توانایی‌های جسمی و ذهنی و نیز به زمانی که به کار اختصاص می‌دهد مربوط می‌شود. هر شخصی مالک توانایی‌های جسمی و ذهنی و فرصتهای شغلی خویش است و می‌تواند آنها را در هر راهی صرف کند. دیگری مالکیتی است که به مقدار کالاها و خدماتی که هر شخص تولید کرده است یا تولید خواهد کرد و نیز به منابع طبیعی (مانند رودخانه‌ها، جنگل‌ها و زمین) ارتباط دارد. هر شخص می‌تواند مالکیت خصوصی بر مقدار نامحدودی از کالاها، خدمات و منابع طبیعی داشته باشد.^۵

در جریان تحول سرمایه داری لیبرال به مقرراتی، محدودیتهایی بر حقوق مالکیت خصوصی نهاده و مالکیت‌های دیگری نیز به آن افزوده شد؛ در این میان «اصل جدیدی در کنار اصل مالکیت فردی به وجود آمد که براساس آن، حق مالکیت تا حدی قانونی است

1. Ibid; P. 155.

2. individualism.

3. Macpherson, C. B; "Individualism", in: *The New Palgrave: A Dictionary of Economics*, V. 2, P. 790.

4. private property rights.

۵. گلاس، ج. س. و جانسون، و.، علم اقتصاد، پیشرفت، رکود یا انحطاط، ترجمه محسن غلامی رنایی، ص ۹۶.

که به منافع جامعه لطمه نزند»^۱ «در کنار مالکیت فردی، مالکیت جمعی نیز به صورت مالکیت سهام در شرکتهای سهامی و تعاونی به وجود آمد. مالکیت دولت نیز به مؤسساتی که از نظر اقتصادی و یا استراتژیک نمی‌توانند به وسیله بخش خصوصی اداره شوند تعلق می‌گیرد و با این ترتیب مالکیت دولتی هم در کنار مالکیت فردی و جمعی جایگاه خود را می‌یابد»^۲. با این همه، حقوق مالکیت در نظام سرمایه‌داری تفاوت چشم‌گیری با حقوق مالکیت در برخی از نظامهای دیگر مانند سوسیالیسم و اسلام دارد. این تفاوت در مبانی ارزشی هر یک از این نظامها ریشه دارد؛ از این رو حقوق مالکیت در نظام سرمایه‌داری از اصول ارزشی این نظام نشئت گرفته است.

خلاصه

موضوع مورد مطالعه علم اقتصاد چه رفتارهای ارادی باشد و چه پدیده‌های اقتصادی، به هر حال با رفتارهای آگاهانه و ارادی و در نتیجه ارزشهای نهفته در آنها سروکار دارد. موضوع مورد مطالعه یک علم - که در اینجا شامل موضوعات گزاره‌های آن علم نیز می‌شود - گاهی به ویژگی‌ها و اوضاعی محدود و مقید می‌شود. موضوعات در علوم اجتماعی دست‌کم به دو ویژگی مقید است: یکی اجتماعی بودن رفتار یا پدیده، و دیگری هدفمند بودن رفتارهایی که خود، موضوع یا مرتبط با موضوع آن علم هستند. از آنجا که اهداف ارزشی بیشترین نقش را در رفتارها دارند می‌توان گفت، موضوعات علوم اجتماعی آمیخته با ارزشها است.

موضوع علم اقتصاد موجود، مقید به ارزشهایی است که در نظام سرمایه‌داری نهفته است. یک نظام سرمایه‌داری دست‌کم از ویژگی‌های ارزشی فردگرایی و حقوق مالکیت خصوصی برخوردار است.

۱. نمازی، حسین، نظامهای اقتصادی، ص ۸۰-۸۱.

۲. همان، ص ۸۰-۸۱.

ارزشها در پیش فرضهای علم اقتصاد

۱. تعریف پیش فرض

مراد از این واژه یک سری قضایایی است که در علم اقتصاد فرض می‌شوند. گاهی برای استنتاج نظریات اقتصادی یا استنتاج پیامدهای آنها نیازمند در نظر گرفتن قضایای دیگری هستیم. این قضایا در حقیقت مبادی تصدیقیه^۱ یک علم را تشکیل می‌دهند و در قدیم به سه دسته تقسیم می‌شدند:

الف) اصول بدیهیه که قضایای بدیهی‌اند و در تصدیق آنها نیاز به هیچ‌گونه استدلالی نیست؛

ب) اصول متعارفه که مشتمل بر قضایایی هستند که تاکنون کسی برای آنها استدلال اقامه نکرده است؛

ج) اصول موضوعه که در علم اعلی و اشرفی مورد استدلال قرار گرفته‌اند و در این علم از آنها استفاده می‌شود.

اکنون نظر جدید در فلسفه علم این است که اعتبار نظریات علمی به مطابقت آنها با واقع بستگی ندارد، بلکه تنها نظریاتی مقبول هستند که از نظریات قبل کارتر باشند. بر این اساس نیازی نیست که اصول موضوعه در علم دیگری مورد استدلال قرار گیرد و از این رو دیگر تقسیم‌بندی سابق موجه نخواهد بود؛ بلکه می‌توان آن سه قسم را در یک دسته جای داد. به همین دلیل اکنون فیلسوفان علم غرب از همه آنها به طور یک‌جا به عنوان اصول^۱ یا اصول موضوعه^۲ نام می‌برند.

اما در فلسفه اسلامی هنوز اصول موضوعه به معنای سابق خود به کار می‌رود و به قضایایی اطلاق می‌شود که در علم دیگری مورد استدلال قرار گرفته باشد. در اینجا منظور از مفروضات یا پیش‌فرضها، هر مطلبی است که فرض آن در علم لازم می‌نماید. با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت آنها شامل هر سه قسم از اصول مذکور خواهد شد.

1. axioms.

2. postulates.

گاهی میان پیش‌فرضها و محدوده موضوع مورد مطالعه یک علم خلط می‌شود. بعضی از موضوعات، مقید به شرایط و خصوصیات خاصی هستند. به عنوان مثال، موضوع نظریات اقتصاد، پدیده‌ها یا رفتارهای اقتصادی‌ای است که در جامعه سرمایه‌داری به وقوع بپیوندد. در بحث «موضوع مورد مطالعه» به چند تفاوت میان پیش‌فرضهای نظریات و ویژگی‌هایی که موضوعات را محدود می‌کند اشاره کردیم. در اینجا آنها را فهرست‌وار یادآوری می‌کنیم:

- ویژگی‌های محدودکننده موضوع تنها درباره موضوع سخن می‌گویند؛ اما پیش‌فرضها ممکن است درباره موضوع یا پیامدهای نظریات و یا امور دیگر، مطلبی ارائه کنند.

- هنگامی که پیش‌فرضها از موضوعات سخن به میان می‌آورند در حقیقت وصف یا خصوصیتی را نسبت به جهان واقع بر آن موضوعات اثبات می‌کنند؛ یعنی مدعی‌اند که آن موضوع دارای چنان وصف یا خصوصیت واقعی است؛ اما ویژگی‌های محدودکننده موضوع هرچند از وصف یا رفتار واقعی سخن می‌گویند، اما مدعی نیستند که موضوع در واقع چنین وصف یا رفتاری را دارا است، بلکه مدعا تنها این است که آن موضوع باید با توجه به آن ویژگی‌ها مورد مطالعه قرار گیرد.^۱

- پیش‌فرضها ممکن است خود ابطال شوند؛ اما ویژگی‌های محدودکننده موضوع ابطال نمی‌شوند؛ زیرا صرفاً فرضی هستند و ادعایی بر مطابقت با واقع ندارند.

- ممکن است ابطال یک نظریه به دلیل عدم مطابقت پیش‌فرض آن با واقع باشد؛ اما هیچ‌گاه نظریه به دلیل عدم مطابقت ویژگی‌های محدودکننده موضوع ابطال نمی‌شود؛ زیرا ادعا نشده است که آنها مطابق با واقع هستند.

- ویژگی‌های محدودکننده موضوع حیطه آزمون نظریه را مشخص می‌کنند؛ اما پیش‌فرضها درباره حوزه آزمون سخنی نمی‌گویند.

۲. اقسام پیش‌فرضها

ملیتز^۲ مفروضات را به دو دسته تقسیم می‌کند:

الف. مفروضات کمکی که با فرضیات نظری تلفیق می‌شوند و نتیجه‌گیری از

۱. باید توجه داشت که ناظر به واقع بودن کاملاً با ادعای مطابقت داشتن با واقع تفاوت دارد.

2. Melitz, J.